

مژده طلیعه آزادی - سروده ای از کامبیز خاموشی پیشکش به خانواده های گرانمایه ای که در داغ عزیزانشان به سوگ نشسته اند ، این سروده پیشکش میشود به تهمتنان میهن بویژه زنان رزمنده و دلیری که در راه آزادی میهن به خورشید سرزمین اهورایی ایران پیوسته اند .

مژده طلیعه آزادی

این مژده طلیعه آزادی است ،

که از گذرگاه آه دلیران میهن بگوش میرسد

بانگ شیرزنان پگاه پیروزی است ، که چون خورشید ، امید می زاید و می کارد در دستانمان شمشیر ،

تا بکوبیم بر سر فتنه و نابود گردانیم موریانه های پست و جلادان بیداد را

این بانگ ، بانگ زنانی است که از شیار دستهایشان آزادگی می ریزد ، و سر فراز ،

مادر تاریخ میشوند .

تهمتن زنانی که گزندگان وحشت و ترس با هزار دشنه کینه ،

و با هزار بیداد نابجای درد آلود ،

با خنجر نفرت و دستانی پلید در کمینشان نشسته اند ، تا

پیکر پاک آنان را از زندگی جدا سازند ،

و با گلوله ای سربی در اوج خشم ،

آنان را به دست خورشید سرد غروب بسپارند .

چگونه نگریم ؟

هنگامیکه میهنم به سوگ نشسته است و بی تو خانه ، تاریک و غم زده و تنهاست

چگونه نگریم ؟

هنگامیکه برگ و باد و باران ،

و گلهای شقایق و اخگرها بر دلم سوز غم می نهند .

چگونه نگریم ؟

هنگامیکه نغمه ای جز ملال و درد در آسمان میهن به گوشم نمیرسد .

چگونه نگریم ؟

هنگامیکه از گل بنفشه و پر پروانه و پونه نشانی نیست

تو دلیرانه به میدان رزم آمده بودی ،

با قطره ای اشک در گوشه چشمانت ،

و با اندیشه ای تازه تا سخنی تازه را پیام دهی ،

و آنچه در تو بود دلاوری و شهامت بود

و ای دریغ و درد ،

که نامردمان کور دلِ دون مایه ، بر قامت ایستاده و آزادت ،

و بر سینه ستمبر پهلوانی ات تیرها نواختند و بر زخمه‌های خراشی دوباره کشیدند .

دژخیمان تو را به دست خورشید سرد غروب سپردند ،

و در رگ ما خون غم جاری کردند .

راستی آنست دیکتاتورها هم دورانی دارند ،

در این کار زار و در این نبرد هر روزه تکرار ،

با آهنگی از دل و با حنجره ای زخمین بانک برمی‌آورم ،

که ای ،

جلاد ننگت باد و بریده باد دستانی که بیداد را بنا میکند .